

بسم الله الرحمن الرحيم

السلام عليك يا ابا عبدالله، السلام عليكم ورحمة الله و بركاته، السلام على الحسين و على بن الحسين و اولاد الحسين و اهل بيت الحسين ورحمة الله و بركاته

محتویات

۱ از زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) یک نگاه کن؛ همه باسوادها بی کمال شدند، بی سوادها به جمال رسیدند!

۲ خانم، وقتی که امر شوهرت را اطاعت نمی کنی، سقوط کردی

۳ بدترین مردم کسی است که علی (علیه السلام) را دوست نداشته باشد

۴ ملک می آید و نوکر تو می شود

۵ مگر علی (علیه السلام) «الست» داشته است؟

۶ خدایا، ما را محتاج شرار نکن

۷ این الست، الان «الست» است که قدرت داری، همه جا می توانی بروی

۸ زیارت من از اول یک کلام بوده است: «تسمع کلامی و ترد سلامی»

۹ آنها که مستقیماً به بهشت جاویدانی می روند، کسانی هستند که امر خدا را به امر خودشان ترجیح داده اند

۱۰ به خدا می گویم: مگر من بهشت را می خواهم؟ من تو را می خواهم

۱۱ شما دائم با «الست» روبرو هستی. باید به خدا لبیک بگویی

۱۲ دعا

۱۳ ارجاعات

از زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) یک نگاه کن؛ همه باسوادها بی کمال شدند، بی سوادها به جمال رسیدند!

«ببینید من این را طرز دیگری می گفتم، بعد اشاره شد که این «السلام علی الحسین» را بگو و این که دارم می گویم به امر است. «السلام علی الحسین و اهل بیت الحسین و اصحاب الحسین»، انشاء الله امیدوارم آن اشاره به امام زمان (عج الله فرجه) بود. من یک موقع می بینید در آن هستم و در این نیستم. چنان در آن وارد می شوم که مدهوش می شوم. اگر نه، باید به من بگوید نگو. من یک وقت، مدهوش می شوم.»

[خدا به موسی] گفت: آن [همسایه] من هستم. چرا می گوید: من هستم؟ اصلاً اگر شما بخواهید اندازه سوادتان را بفهمید، سواد شما کسر است. شما اگر بخواهید، در معنویت باید بخواهید. اگر در معنویت خواستید، آن معنویت در عروق بدن شما نفوذ می کند. حالا ببین، چقدر خدای تبارک و تعالی اینقدر شما را می خواهد. پس شما با این فرمایش خدا اینقدر می توانید بالا بروید؛ چرا سقوط کردید؟ سقوط بشر روی این است که امر خلق را اطاعت کرد، شما را سقوط می دهد. من خیلی تأکید دارم. من به قربان بعضی ها بروم، نمی خواهم اسم بیاورم، به من می گویند: شما روی دو چیز خیلی تأکید می کنید و یکی از آن دو چیز، همین است.

قربانتان بروم، من از اول نوح و حضرت ابراهیم و همه اینها را حساب کردم، کجا بشر را به سقوط می دهد؟ حالا من دارم همان حرف ها را پیاده می کنم. به قول بعضی افراد، من که سواد ندارم. مگر سواد باید حرف بزند؟ تو که سواد داری، چرا گمراه شدی؟ اگر سواد، نجات بشر است، تو که سواد داری؛ چرا هم گمراه شدی و هم داری مردم را گمراه می کنی؟ عزیز من، تو که از سوادت، ریاستی داشتی؛ پس سواد، کسی را به کمال نمی رساند. سوادی که به کمال می رسد، باید تسلیم ولایت بشوید، آنوقت آن سواد شما، کمال می شود. با آن دو بال می توانی پرش کنی؛ اما آن را در مقابل ولایت سقوط بدهی. والله، می توانی معراج بروی. در آسمان رفتن، پیش بعضی از شما چیزی هست؛ آسمان رفتن چیزی نیست. حالا باز دیدن شرط نیست؛ چه چیزی شرط است؟ حالا در این عالم از زمان پیامبر یک نگاه کن، همه باسوادها بی کمال شدند. بی سوادها به جمال رسیدند، جمال پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را دیدند، باسوادها سقوط کردند و الان هم دارند

سقوط می‌کنند. چه کسی؟ کسی که ولایت ندارد، ولایت را قبول نکرده است. شما در دنیا نگاه کنید، ببینید چقدر سقوط کردند. مگر انگلیس‌ها سقوط نکردند؟ مگر اسرائیل سقوط نکرد؟ مگر ادیان سقوط نکردند؟ توجه کنید که شما سقوط نکنید.

خانم، وقتی که امر شوهرت را اطاعت نمی‌کنی، سقوط کردی

من امروز به زن و مرد می‌گویم: خانم، شما هم سقوط نکن. کجا سقوط می‌کنی؟ وقتی که امر شوهرت را اطاعت نمی‌کنی، سقوط کردی. خانم، موقعی که تجددی بشوی، سقوط کردی. آقا، شما هم وقتی که دنبال تجدد بروی، سقوط کردی. چیزی را انتخاب می‌کنید که نه خدا و نه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گفته است. تجدد را، نه خدا و نه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گفته است. تجدد، پدر ما را درآورده است. (صلوات)

تجدد چیست؟ تجدد آن است که خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نگفته است و تو می‌کنی. دیگر گفتم و خجالت می‌کشم؛ تجدد این است که تو به لهو و لعب گوش می‌دهی، هنوز نمی‌توانی از این بگذری و بگویی: علی، زهرا. عزیز من، یکی از خواهش‌هایت این است که این باشد؛ بگو نباشد. خانم‌هایی که اجازه دادند که مردهایشان به مشهد بیایند، امیدوارم که زهرا اجازه بدهد و آنها را بپذیرد. خانم‌هایی که یک مقدار غرغر کردند، خدا کند بفهمند. مگر شوهر شما می‌خواهد به تماشاخانه برود؟ عزیز من، تو باید او را رها کنی، او می‌خواهد به بهشت بیاید، می‌خواهد به زیر قبه امام حسین (علیه السلام) یا زیر قبه آقا علی بن موسی الرضا (علیه السلام) بیاید، راحتی تو را بخواهد. می‌خواهد اینجا از امام بخواهد که بچه‌هایش پیرو ولایت باشند. این آقای شما به تلفن‌خانه آمده است. چرا بعضی از شما یک حرف‌هایی می‌زنید؟ البته سفت هم نگفتند نرو؛ یک مقدار بداخلاقی کردند. خانم‌ها، امیدوارم که اخلاق شما، مانند پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بشود. خیلی باید به شوهرهایتان توجه داشته باشید.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گفت: اگر سجده به غیر خدا جایز بود، می‌گفتم: زن‌ها به مردها سجده کنند؛ اما مردی که مواظب باشد و با گناه آشنا نباشد؛ [اگر مواظب نباشد،] آن مرد نیست، نر است. اینقدر در مورد مردها سفارش شده است. می‌گوید: اگر بی‌اجازه مردت بیرون بروی، ملائکه تو را لعنت می‌کنند، نه یک ملک، ملائکه تو را لعنت می‌کنند. آیا ما می‌توانیم امروز حرف پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را بین شما بزنیم یا نه؟ آیا ما می‌دانیم در این دار المسلمین بگوییم که علی (علیه السلام) اینطور گفته است، زهرا (علیها السلام) اینطور گفته است؟ عزیز من، چرا این کار را نمی‌کنید؟ چون که آرام، آرام این حرف‌ها جرم می‌شود. خدایا، زمانی نیاید که این حرف‌ها جرم بشود. حالا هم در بیرون، جرم است.

بدترین مردم کسی است که علی (علیه السلام) را دوست نداشته باشد

عزیز من، مگر علی (علیه السلام) حق نیست که دنبال او نمی‌روید؟ «**إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ، يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا**»^[۱] خدای تبارک و تعالی به کل بشر گفته است که تسلیم بشوید؛ حالا انگلیس‌ها، آمریکایی‌ها، یهودی‌ها و ادیان نیستند، تو چه کاره هستی؟ آیا می‌دانی که داری مخالفت می‌کنی یا نه؟ نه خودت فهمیدی و نه کسی بود که به تو بگوید. چه مخالفتی می‌کنی؟ مشابه درست می‌کنی. (صلوات) چرا به آنها کفار می‌گویند؟ چرا؟ خدا گفته است کفار هستند. اصلاً کفار یعنی چه؟ اینقدر حرف هست که من برای شما بزنم. خدا توفیقی بدهد من برای شما حرف بزنم. امیدوارم شما قابل هستید، قابل‌تر شوید.

من به قربان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بروم، هشدار داد؛ گفت: بدانید بعد از من، امت من هفتاد و سه فرقه می‌شود، یک فرقه آن ناجی است، بقیه را باطل اعلام می‌کند. عزیز من، چرا تو داری خودت را از ناجی بودن کنار می‌زنی؟ فریاد بزنم؟ فایده ندارد. چرا جدا می‌شوی؟ کجا جدا شدی؟ وقتی آمدی به غیر امر گوش دادی. تو یک امر دیگری را عمل می‌کنی. آیا حالی‌مان می‌شود یا نه؟ چرا می‌گویند اینها کفار هستند؟ چرا می‌گویند اینها «شرار خلق» هستند؟ شرار، خیلی بد است؛ بدترین مردم کسی است که علی (علیه السلام) را دوست نداشته باشد. به دینم، کسانی که «**اليوم أكملت لكم دينكم**»^[۲] را قبول نداشته باشند، هر مقامی که داشته باشند، اینها هم «شرار خلق» هستند.

قربان شما بروم، به این حرف‌ها توجه کنید. تو مرغ باغ ملکوت هستی، نه از عالم خاک؛ باید از این عالمیت کنار بروی.

کالبد بدن شما نباید از هیچ چیز لذت ببرد؛ مگر امر، مگر محبت این خانواده. وقتی محبت این خانواده داشته باشی، کلامت خیر است، قدمت خیر است، نفست خیر است؛ اصلاً «خیر الله» می‌شوی. کجا «خیر الله» می‌شوی؟ آن زمانی که سخی باشی، آن زمانی که به درد فقرا بخوری، آن زمانی که از این مرغ‌هایی که می‌خری و داخل یخچال می‌گذاری، یکی را هم به مردم بدهی. آدم، مال را از خودش جدا کند، خیلی مشکل است؛ چرا؟ عزیز من، گناه‌خواه نباش، فقیرخواه باش.

ملک می‌آید و نوکر تو می‌شود

ببینید من دوباره تکرار می‌کنم. من نمی‌توانم آن حرف را بزنم که آسمان رفتن چیزی نیست. تو به خیالت چیزی هست. آپولو درست کرده است و آنجا می‌رود. تو بی‌آپولو می‌روی. کفار باید آپولو درست کنند و بروند؛ ولی تو بی‌آپولو می‌روی؛ نه آسمان را، والله، بالله، بالای آسمان را سیر می‌کنی، اما تو اینجا پایت گیر است، تلویزیون و ویدئو و وسایل لهو و لعب تو را گیر انداخته است. پای تو بسته است؛ کجا می‌توانی بروی؟ (صلوات)

ملک می‌آید و نوکر تو می‌شود. الان روایت داریم؛ حضرت می‌فرماید: یک پاسخی که به زوارم می‌دهم، ببین، برای تو پاسدار گذاشته است. امام رضا (علیه السلام) برای تو پاسدار می‌گذارد؛ نه این ملائکه، ملائکه مقربین. خانم عزیز، شوهر تو باید اینجا بیاید تا امام رضا (علیه السلام) برای او ملائکه مقربین بگذارد تا سالم باشد و برای تو چیز بیاورد و حاجت تو را برآورده کند. کجا یک گوشه‌هایی می‌آیی؟ حالا نه اینکه شوهرت به من گفته باشد، من خودم توجه می‌کنم. می‌خواهید به شما بگویم زن‌های شما به شما چه گفتند؟ چند تا امریه برای شما صادر کردند، جان من درست است یا نه؟ (صلوات) امیدوارم که همه خانم‌ها پیرو حضرت زهرا (علیها السلام) باشند. خانم‌ها، فردای قیامت هر کس را دوست داشته باشید، با او محشور می‌شوید. الحمد لله شوهرانتان را خیلی دوست دارید. خانم‌ها، من دلم می‌خواهد این نوار را گوش بدهید. من ابتدا به آقایان گفتم، وقتی زیر قبه امام رضا (علیه السلام) می‌روید؛ بگویید: خدایا، محبت ما را در دل خانم بینداز، محبت او را هم در دل من بینداز که ما یک زندگی جاودانی داشته باشیم.

خانم‌های عزیز، ببینید من همیشه به فکر شما هستم که زندگی شما جاودانی باشد. شوهران شما که به این مجلس می‌آیند، دارند یک زندگی جاودانی برای شما کسب می‌کنند. الان آقای فلانی، یک وقت خانمش گفته بود که ما باید قدر حاج حسین را بدانیم. الان نمی‌خواهم اسم ببرم، اینجا حضور دارد. گفته بود: قبلاً شوهران ما به عنوان بنده به ما نگاه می‌کردند، حالا نگاه امری به ما می‌کنند. چرا قدر حاج حسین را نمی‌دانید؟ ببینید، این خانم چقدر توجه کرده است، چقدر قدردانی می‌کند. از این خانم‌ها بین خانم‌های شما زیاد است. همه خانم‌های شما اینطور هستند؛ اما شما قدر آنها را بدانید و آنها هم قدر شما را بدانند. آقاجان من، وقتی می‌خواهید با خانم‌هایتان حرف بزنید، یک مقدار با عدالت حرف بزنید، یک مقدار شما آنها را انسان بدانید، برای این خانم‌ها که خدا به شما داده است، شکر کنید. الان بعضی از خانم‌ها، خانم خانه نیستند، خانم هرجایی هستند. خانم‌های همه شما خانه‌دار هستند، همه خانم‌های شما، پیروزه‌ها (علیها السلام) هستند. شما خوب بودید، خدا هم زن خوب به شما داده است. تا می‌توانید با هم دوستی کنید. از خانم‌ها خواهش می‌کنم اگر مرد شما یک تندی کرده است، تو هنوز زن نشدی، قدر زنت را بدانی و او هم هنوز مرد نشده است، قدر مردش را بداند. این بنده خدا الان قرض دارد، چک او دارد بازخواست می‌شود، به فکر خانه تو است، به فکر زندگی تو است که جاویدانی کند؛ تو تا او به خانه می‌آید، خیلی او را تحویل نمی‌گیری؛ او را تحویل بگیر.

آقاجان من، تو هم همین‌طور. این خانم تو الان رفته است، تا یک بار زن نشوی، درک نمی‌کنی. حالا به او گفته است: بلند شو گوشت بار کن، جارو کن، چیز درست کند، خسته است که تو هم اینقدر از او توقع داری. عزیز من، تو توقع نداشته باش. دلم می‌خواهد با هم یک زندگی جاویدانه‌ای داشته باشید. (صلوات) عزیز من، خدا می‌گوید: آن من هستم؛ چرا من است؟ کسی که امر خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را اطاعت کرد، خدا می‌گوید: این من هستم. قربانتان بروم، پس مواظب باشید حرف خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را اطاعت کنید. (صلوات) همه اینها را گفتم که زندگی شما جاودانی باشد، حالا جاودانی‌تر است؟ بله. از این جاودانی‌تر این است که شما هر کجا امر است، امر را اطاعت کنید، هر کجا نیست، نکنید.

حالا می‌خواستیم از کجا صحبت کنیم؟ از مبتلا بودن. قربان شما بروم، در «الست» عده‌ای گفتند: لپیک، عده‌ای گفتند: «لا» و عده‌ای هم سکوت کردند. خدا همیشه با شما هست. حالا خدا در دنیا نماینده روانه کرد؛ این دوازده امام، چهارده معصوم (علیهم السلام) نماینده‌های خدا هستند. حالا گفت: آن موقع یک وقت، بی‌فکر بودی، مثلاً یک فکرهایی کردی؛

چون که خداوند تبارک و تعالی، ذرات را مخیر کرد. به شما گفتم و یک شیر با یک پشه را مثال زدم. دوست عزیز خودم تصدیق کرد. دو سه نفری هستند، تصدیق می‌کنند، قدر اینها را بدانید. شما هم باید مثل من باشید. آن دوستانی که تشخیص می‌دهید که یک مقداری پیشرفته هستند، یک مقدار به حرف آنها گوش دهید. گوش دادن به ولایت، گوش دادن به خداست. گوش دادن به کسی که حرف ولایت را می‌زند، دارد خواست خدا را می‌گوید. الان ما داریم خواست خدا را می‌گوییم. ما داریم مطالعه می‌کنیم که از این بهتر بگوییم.

«من پیش حضرت رضا (علیه السلام) رفتم. به ایشان می‌گویم: آن چیزی که [خدا] به تو داده است و به ما نداده است، یک مقداری به من بده تا من به اینها بدهم. من نرفتم که بگویم یک ماشین به من بدهد، یا یک خانه بزرگ به من بدهد. واللّه، اگر داشته باشم، خانه‌ام را بزرگ نمی‌کنم. اینقدر به عمر خودم اطمینان ندارم. من از اول هم همین‌طور بودم؛ به خودم اطمینان نمی‌دادم که تو هستی. این شخصی که عمارت‌های را اینطوری می‌سازد، می‌آیم بروم، یک مرتبه دلم می‌سوزد، می‌دانم این یا تمام کرده یا تمام نکرده می‌میرد. این الان چند تا خانه می‌تواند برای مردم بسازد؟ یعنی جایی نبوده که از این حرف‌ها به او بخورد. شما الحمد لله فکر کنید و تشکر کنید که خودتان آمدید و جمع شدید. من کدام یک از شما را دعوت کردم؟ من اگر یک موقع سؤال کردم فلان آقا چرا نمی‌آید؛ او یک تلفن به من بزند که من بدانم سالم هست. وحدت، شما را به اینجا آورده است. «أنجز وعده، نصر عبده، عز جنده، غلب الأحزاب»؛ قدرانی کنید؛ من می‌بینم دیگر در بین شما سر خوری نیست، شما امتحان دادید؛ اما باید اینجا ملامت را هم رفع بکنید که اگر ملامت شدید، ملامت را کنار بگذارید و حقیقت را بگویید. (صلوات)»

مگر علی (علیه السلام) «الست» داشته است؟

عزیز من، قربانت بروم، اینجا «الست» بوده است. بعضی می‌گویند: اول اینها پیش‌تاز شدند و لبیک گفتند. این دوازده امام، چهارده معصوم (علیهم السلام) خود لبیک هستند. آنها وقتی «الست» شد و خدای تبارک و تعالی از اینها خواست «من ربک»؟. اینها لبیک گفتند که اینها بگویند؛ نه اینکه آنها اول گفته باشند. مگر علی (علیه السلام) «الست» داشته است؟ مگر زهرا (علیها السلام) «الست» داشته است؟ مگر حسین (علیهما السلام) «الست» داشته است؟ «الست» یعنی چه؟ اینها از نور خدا هستند، بالاتر از «الست» هستند. بدانید این الستی که درست شد، برای آدم درست شد، «الست» از آن زمان آمد. «الست» بوده است، این حرف‌ها در تمام خلقت بوده است.

من اینطور به شما بگویم: مثل این است که یک چیزی را خلق به وجود می‌آورد، یک چیزی را هم خدا به وجود می‌آورد. این «الست» را خدا به وجود آورد، برای بنی‌آدم به وجود آورد. مگر خدا همین دنیا را دارد؟ آقا، فکر بالا برود. عالم را باید ببینی، نه دنیا را؛ دنیا را می‌بینی که دنبال لهو و لعب می‌روی، فکر کوتاه است. عالم را باید ببینی. هجده هزار کرات را به ما گفته است و تازه می‌گوید: اینجا کرات خشخاشی است. مثل این است که الان یک بزرگی باشد و بگوید یک چیزی از من بخواه. بگوییم: یک دست چلوکباب سلطانی به ما بده. می‌گوید: خوره به شکمت بیفتد. آف، این را می‌خواهی؟ ما در این دنیا آمادیم، اینطوری شدیم، قربانتان بروم، این حرف‌ها را از دلتان بیرون کنید، این حرف‌ها را از مغزتان بیرون کنید. مغز شما باید جهانی باشد، نه اینکه محدود باشد. واللّه، مغز بیشتر ما محدود است. عزیز من، این را باور کن، فکر باید بالا برود. تو در این کره خشخاشی گیر کردی. تو اگر اینطوری شدی، قدرت خدا را محدود کردی. (امروز توجه کنید، امام رضا (علیه السلام) عنایت کرده است.) تو قدرت خدا را محدود کردی. محدود نکن، فکر باید از این حرف‌ها بالاتر باشد. تو باید بگویی: خدا جان، قربانت بروم، فدایت بشوم، از تو تشکر می‌کنم که چیزی که به ما دادی، از تمام خلقت بالاتر است و آن هم ولایت است، آن هم دوستی علی (علیه السلام)، یعسوب الدین، امام المبین؛ یعنی علی بن ابیطالب را داده‌ای. (صلوات)

خدایا، ما را محتاج شرار نکن

اینقدر باید از خدا تشکر بکنی که مافوق تمام ولایت را به تو داده است، محبت امام زمان (عج الله فرجه) را به تو داده است. تو اصلاً نباید دیگر احتیاج داشته باشی. آن مغزی که من قبول دارم، نباید به چیزی احتیاج داشته باشد؛ مگر اینکه احتیاج داشته باشی تا امورت بگذرد، دستت جلو مردم دراز نباشد. من روی آن روایت می‌گذارم، ببین، خدا چه القائی به اباذر کرده است؟ چه عنایتی به اباذر کرده است؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دارد می‌رود و با جبرئیل صحبت می‌کند، اباذر آمد که برود؛ جبرئیل به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گفت: یا محمد، خدا یک ذکری به این اباذر

گفته است، (اینجا است که دارم می‌گویم به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نگفته است. شما باید مواظب باشید که خدا ذکری به شما بدهد، ذکری به شما بگوید. عزیز من، اینقدر در سواد نباش، در کمال باش. سوادت باید به کمال برسد؛ آنها می‌رساند.) «اللهم إني أسئلك الأمن و الإيمان بك»؛ حالا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) او را صدا زد: اباذر جان، بیا تو را ببینم، چرا از آن طرف رفتی؟ ببین، چطور حرف پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را عمل می‌کند؟ اباذر، «إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ يَصْلُونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيمًا»^[۱] تسلیم است. مو به مو دارد امر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را اطاعت می‌کند، کجا شما اطاعت می‌کنید؟ بعضی از ما اطاعت که نمی‌کنیم، مخالفت هم می‌کنیم. نه اینکه من یهود و نصاری را بگویم، خودمان را می‌گویم. حالا ببین، اطاعت می‌کند. گفت: شما گفتید وقتی دو نفر با هم صحبت می‌کنند، تو داخل نشو؛ اما اباذر پیشرفته است، ولی توجه ندارد که این جبرئیل است. اباذر جان چه می‌گویی؟ گفت: «اللهم إني أسئلك الأمن و الإيمان بك»؛ ای خدا ایمان مرا امن قرار بده «و التصديق بنبيك»؛ این پیامبرت را تصدیق کنم، امرش را اطاعت کنم. تصدیق کردن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) امرش است. والله، امر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از خود پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بالاتر است. امر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) علی بن ابیطالب (علیه السلام) است. (صلوات)

«اللهم إني أسئلك الأمن و الإيمان بك و تصديق بنبيك و العافية عن جميع البلاء»؛ عافیت؛ یعنی به من سلامت بده. عزیز من، شما سلامتی خودت را کجا خرج می‌کنی؟ حالا می‌گوید: «و الشكر على العافية»؛ خدایا، حالا که این چیزها را به من دادی، شکر تو را بکنم؛ آیا شکر ولایت کرده‌ای؟ آیا شکر کردی زهرا را دوست داری، او دوستی‌اش را به تو داده است که فردای قیامت در محشر تو را نجات بدهد و شما را پیش خودش ببرد؟ آیا این کار را کردی؟ حالا می‌گوید: «و الغنى عن شرار الناس»؛ من خیلی روی این «و الغنى عن شرار الناس» حساب می‌کنم، یعنی؛ خدایا، ما را محتاج شرار نکن. شرار می‌دانید کیست؟ مثلاً فلانی بیاید به من بگوید: پنجاه هزار تومان داری به من بدهی؟ می‌گوید: ایشان هم سُر خورده است، به من می‌گوید پنجاه هزار تومان بده؛ نه پول به او می‌دهم و آبرویش را هم می‌برم؛ این شرار خلق است. امیدوارم، باطن امام زمان (عج الله فرجه)، اگر صد سال عمر به شما می‌دهد، محتاج شرار خلق نشوید. شرار خلق، محتاج شما بشود. (صلوات)

این الست، الان «الست» است که قدرت داری، همه جا می‌توانی بروی

عزیز من، همه این حرف‌ها برای این است که من می‌خواستم شما آماده بشوید. حالا ببینید این «الست» چه بوده است. حالا من هم شما را به امر خدا و علی بن ابیطالب (علیه السلام) توجه می‌دهم. امر خدا وجود مبارک امام زمان (عج الله فرجه) است، خانم‌ها، امر خدا، زهرا، عزیز (علیها السلام) است. بیایید امر را اطاعت کنید، امر خدا را اطاعت کنید.

عزیز من، حالا چه گفتم؟ چه می‌شود؟ آیا همان «الست» است؟ نه، آن الستی است که تو مخیر بودی؛ اما قدرت نداشتی. این الست، الان «الست» است که قدرت داری، همه جا می‌توانی بروی، آن «الست» محدود بوده است. حالا اولش خلق کرده است؛ مثل یک جوجه‌ای که جیک جیک می‌کند، هنوز پر نداشته، در «الست» پر نداشته، مخیر بوده است. عزیز من، شما پر داری، امروز خدا به شما قدرت داده است. حالا باید از «الست» اطاعت کنی. شما هر روز و هر شب با «الست» روبرو هستی. «الست» این است که شما هر کاری را که غیر خدا است، پس بزنی. بگویی: یا الله، بگویی: علی، بگویی زهرا؛ بگویی: امر. آیا می‌توانی یا نه، یا دهانت آب می‌اندازد؟

گفتم: انشاء الله، به امید خدا سال دیگر با قطار می‌آییم؛ البته خیلی خوب بود و از کسانی که راهنمایی کردند، تشکر می‌کنم، از همه شما تشکر می‌کنم؛ اما چیزی که من دارم می‌بینم این است که قطار چشم‌انداز نیست. انشاء الله سال دیگر، من از شما درخواست می‌کنم با قطار می‌آییم. انشاء الله تازنده هستیم، می‌آییم. شما باید بگویید: یا امام رضا (علیه السلام)، ما تازنده هستیم، ما را بطلب. ما زمین‌گیر نشویم، طوری نشود که نتوانیم بهشت بیاییم؛ تو بهشت روی زمین هستی، ما را راه بده، ما را جا بده. اینقدر به خدا گفتم: خدایا، به ما راه خوب بده، جای خوب بده، همه اینها را حفظ کن. حالا عزیز من، این جمله را دارم می‌گویم؛ گفتم: یا امام رضا، تو خودت گفتی، برای زوارم یک ملک می‌گذارم تا این ملک مواظب او باشد تا به شهرش برسد. حالا می‌گوید: یا امام رضا (علیه السلام)، رساندم. (آخر، بی‌سیم دارد. تو نگاه نکن، یک بی‌سیم برداشتی و می‌گویی: الو، الو) آنها بی‌سیم دارند و همیشه با خدا و عرش در تماس هستند. (صلوات) حالا بی‌سیم می‌زند: امام رضا (علیه السلام) من او را رساندم، می‌گوید: نه، تازنده است باید با او باشی. حالا من مُردم، الهی امیدوارم که شما داغ مرا ببینید، ولی من داغ شما را نبینم. من طاقت داغ هیچ کدام از شما را ندارم. خدا خودش می‌داند.

حالا می‌گوید: در صراط هم با او باش، شب اول قبر هم با او باش. شما را به دست آن ملک می‌سپارد؛ اما زوار باشید.

زیارت من از اول یک کلام بوده است: «تسمع کلامی و ترد سلامی»

«می‌خواهم در این نوار بماند: عزیز من، در فکر فرو رفتم که چه می‌شود که می‌گویند: اگر یک نفر با دین از دنیا برود، ملائکه تعجب می‌کنند؟ به زیارت امام رضا (علیه السلام) اعتقاد دارم که دست کم ثواب هفتاد حج، هفتاد عمره را دارد. آقای تکیه‌ای روایت کرد که تا هزار، دو هزار هم هست. گفتم: آقا، من سالی یک‌بار می‌آیم، فلانی هر ماه به زیارت می‌رود. پس این چه می‌شود؟ قربانش بروم، حساب کردم از خود حضرت بپرسم، شما باور کنید من بعضی حرف‌ها را از خودشان می‌پرسم، ما اینقدر با هم آشنا هستیم. از خودش می‌پرسم، تو وقتی یقین داری، از خودش می‌پرسی. یک حرف یا یک زیارت را یقین بکنی. این همه می‌خوانی، بخوان؛ البته بیشتر اینها را علمای اعلام نوشتند، مروج احکام نوشتند. ما علماء را قبول داریم، مفاتیح نوشتند، اینها این زیارت‌ها را نوشتند، زحمت کشیدند؛ ما زحمت علما را روی سرمان می‌گذاریم؛ اما حرفی که ببینیم با خدا و رسول درست نیست؛ نه اینکه من حرف آنها را قبول کنم، من حرف هیچ بشری را قبول نمی‌کنم؛ مگر اینکه متصل به علی (علیه السلام) باشد و بچه‌های علی (علیه السلام) و کسی که از حنجره اینها بگوید، من آن را روی سرم می‌گذارم؛ چه آخوند باشد و چه غیر آخوند. من کلام پرست هستم، نه شخص پرست. حالا حضرت چه گفت؟ گفت: اینها کارشان است. «لا اله الا الله حصنی، فمن دخل حصنی، امن من عذابی، بشرطها و شروطها و أنا من شروطها»؛ تو باید با شروط به زیارت بیایی. رد کرد. به حضرت رضا قسم، نصف شب بلند شدم. (توی چشم من، لنت هست. آنوقت یک گلاب گذاشتم، حالا نگویید من آن طرف کرد که نان جو و سکه را آنجا گذاشته بود، این نان جو و سکه نیست، می‌خواهم به شما بگویم، من یاد شما بودم. خیال نکنید، دو سه شاهی به من می‌دهید، یاد من هستید، من هم یاد شما هستم.) گفتم: یا امام رضا (علیه السلام)، آن ملکی که می‌خواهی آنجا به اینها بدهی، از همین‌جا به آنها بده، هوای اینها را داشته باشد. این چه کاری هست؟ آنجا به اینها می‌دهی؟ خب، اینها الان قصد زیارت شما را کردند، همین‌جا به اینها ملک بده و حفظشان کن.»

عزیز من، قربانت بروم، ببین آقا چه می‌گوید؟ تو وقتی به اینجا می‌آیی، باید اتصال به وجود مبارک آقا داشته باشی، این زیارتنامه‌ها که می‌خوانید، بخوانید، گفتم: علمای اعلام نوشتند؛ اما من یک کلام، زیارت است، اگر شما بخوانی من گوش به حرف شما می‌دهم؛ اما گوش به حرف دادن، یک حرف است، ایمان یک حرف دیگری است، یقین یک حرف دیگری است. فلانی آمده است و پشتش را به حضرت کرده است و دارد مفاتیح می‌خواند، گفتم: بابا، تو پشتت را کردی؛ گفت: گفتند بالای سر آقا بخوانید. خب، بفرما، این آدم، مفاتیح‌خوان است، نه اینکه بفهمد. حالا من یک کلام می‌گویم: «تسمع کلامی، ترد سلامی». زیارت من از اول اینطوری بوده است، آقا را می‌بینم. می‌گویم: تو زنده هستی. چه کسی می‌گوید مُردی؟ حالا اینجاست؟ نه، جسم علیین او اینجاست، خودش در عرش خدا است. اگر بگویم در عرش خداست، باز اینها را محدود کردم. من به عقل خودم می‌گویم در عرش خداست؛ امام، در تمام خلقت است. نه اینکه امام در خلقت است، دوستان امام هم در خلقت هستند. رفقای عزیز، باید گوش بدهند، این حرف‌ها را بایگانی نکنید. (من آنجا که یک مغازه داشتم، یک بچه‌ای بود که خیلی خوب بود، طفلک پیش میوه فروش آمده بود و من خیلی مواظب او بودم. جوان‌ها، قدر پدرهایتان را بدانید که محتاج نیستید. این عباس هم همینطور بود، پدرش که چیزی نداشت، چوب‌فروش بود. این بنده خدا سه ماه می‌رفت ریخته‌گری، که او می‌خواهد به مدرسه برود، تأمین کند. از صدمه مدرسه تأمین می‌شود. شما از پدرانتان قدردانی کنید، از مادرانتان قدردانی کنید. الحمد لله نگذاشتند شما محتاج بشوید و عملگی کنید و به مدرسه بروید. اینها را باید یادتان باشد، نباید پدر و مادران را فراموش کنید.) عزیز من، قربانت بروم، فدایت شوم، «تسمع کلامی، ترد سلامی». می‌گویم: آقا، من هر وقت حرف بزنم، می‌شنوی و جواب مرا می‌دهی. این امام‌شناسی است. (صلوات)

آنها که مستقیماً به بهشت جاویدانی می‌روند، کسانی هستند که امر خدا را به امر خودشان ترجیح داده‌اند

حالا حرف من این شد: شما دائم با «الست» روبرو هستید. حالا واقعاً دارم می‌گویم، آن قدرتی که رشد کردی، رشد را در اختیار می‌گذاری، آن زمان رشد نداشتی. دوباره گفتم: محدود بودی؛ اما وقتی خدا بخواهد کسی را بازخواست کند، بازخواست کلامش را می‌کند. بازخواست نافرمانی که کردی، می‌کند. «الست» را مخیر کرد؛ اما آن موقع خیلی رشد نداشتند، ذرات بودند؛ اینها به جَو می‌آیند، داخل میوه‌ها می‌آیند و میوه می‌خوری، پشت کمر پرت می‌آید و در رحم مادر

می‌آید و آقا می‌شود. حالا آقا یک مقدار که رشد کرد، مخالفت می‌کند. تو آخر چه چیزی بودی؟ دل آدم به هم می‌خورد، به شما نگاه بکند، الان آدم حظ می‌کند نگاه به شما بکند، لذت می‌برد نگاه به این جوان‌ها می‌کند؛ اما تو بگو چه چیزی بودی؟ چه کسی تو را رشد داده است؟ چه چیزی شما را به اینجا رسانده است؟ چرا فراموش می‌کنی؟ من چه قسمی بخورم. یک نفر بود، یکی از این کاسه‌ها را چیز کرده، (یک دفعه گفتم، الان نمی‌خواهم بگویم) حالا الان پسرش زن گرفته، من هنوز یادم است. این را می‌بینم یادم می‌افتد. تو هم باید با پدر و مادر که شما را رشد دادند، همین‌طور باشی، یا با ائمه (علیهم‌السلام) همین‌طور باشی، یا با خدا همین‌طور باشی. در مقابل خدا شرمند باشی، نه اینکه در مقابل خدا نافرمانی کنی. نافرمانی، زمانی است که گناه کنی. (صلوات)

مگر نگفتم که آنها یک عده‌ای هستند که به بهشت می‌روند؟ به بهشت جاودانی می‌روند. واللّه، روایت داریم، من اگر بی‌روایت حرف بزنم گیر می‌افتم. به تمام این مردم گفتم: من شاید هزار نوار دارم، چند جزوه کتاب دارم، اگر یکی از اینها را من به غیر امر گفتم، بیایید تا من به شما انعام بدهم. من به غیر از امر حرفی ندارم که بزنم. چرا توجه ندارید؟ چرا قُردانی نمی‌کنید؟ از من قُردانی بکنید؟ نه؛ من چه کسی هستم؟ عزیز من، قربانتان بروم، از این کلام‌ها قُردانی بکنید. حالا اگر اینطوری شدی، به بهشت جاودان می‌روی و ملائکه آنجا می‌گویند: چه شده است؟ مگر قیامت شده است؟ نه، امت چه کسی هستید؟ امت پیامبر؛ ما از کسانی هستیم که از اول و «الست» امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) را قبول داشتیم و داریم؛ عوض نشدیم. خب، چه کار می‌کنی؟ امر خدا را ترجیح می‌دهیم. کجا امر خداست که می‌روی لهو و لعب را می‌خریدی؟ آن امر خداست که جلوی چشمت را نمی‌گیری؟ آن امر خداست که خمس نمی‌دهی؟ بابا جان باید در امر باشی. کاری ندارد. دیگر چه کردید؟ عبادت‌مان خلوت و جلوت نداشت. دیگر چه کردید؟ ما کسانی هستیم که معصیت ولایتی نکردیم. خب، به بهشت جاودانی می‌روید. چرا نمی‌روید؟ خب، تو هم با همان باش. این کیست؟ عالم است؟ مجتهد است؟ امام است؟ امام‌زاده است؟ چه کاره است؟ امام، که بهشت خلق‌کن است، این چه کاره است که به آنجا می‌رود؟ مثل توست. صد در صد امر را به شهوت خودش ترجیح داده است، امر را به امر خودش ترجیح داده است، امری نداشته است، حالا اینطوری می‌شود؛ این بهشت.

به خدا می‌گویم: مگر من بهشت را می‌خواهم؟ من تو را می‌خواهم

حالا باز دوباره یکی دیگر می‌گوییم؛ حالا باز از این بالاتر است؟ بله. حالا بالاتر چیست؟ این آدم، تازه به نظر من خودش بهشتی شده است، بالاتر این است که تو را «ارادة الله» می‌کند، بالاتر این است که دعایت را مستجاب می‌کند، بالاتر این است که صدها مردم را از فقر نجات می‌دهی، تو بالاتر از آنها رفتی.

«من به خدا می‌گویم: من را به بهشت بردی، مگر من بهشت را می‌خواهم؟ اما این را هم می‌گویم، نه اینکه نمی‌خواهم. مگر من بهشت را می‌خواهم؟ من تو را می‌خواهم. حالا می‌گوید: بهشت را به من عطا کرده است. خوب می‌فهمد. به تمام آیات قرآن، خدا این است. حرف بزنید، وارد شوید، دنیا را طلاق بده؛ کجا دنیا را طلاق دادی؟ بیا علی (علیه‌السلام) شو؛ حالا که [شیطان] تمام زیبایی‌های دنیا را به خودش کرد، من را بگیر. گفت: برو؛ من تو را سه طلاقه کردم. دنیا را باید سه طلاقه کنی. نتوانی آن را بگیری. حالا از آن بالاتر هست؟ می‌گویم: نه. درباره متقی»

شما دائم با «الست» روبرو هستی. باید به خدا لبیک بگویی

حالا عزیز من، دائم با «الست» روبرو هستی. باید به خدا لبیک بگویی. نمی‌توانم بی‌حیاگری کنم، ما به آنها لبیک گفتیم. شیطان دارد تو را دعوت می‌کند، خدا هم تو را دعوت می‌کند. انصافاً آدم با عقل طرف شیطان می‌رود یا طرف خدا؟ مگر امام حسین (علیه‌السلام) «هل من ناصر» گفت، آن روز گفته است؟ حالا می‌گوید: قبر من، در دل دوستان است. امام حسین (علیه‌السلام) الان هم «هل من ناصر» می‌گوید، خدا هم «هل من ناصر» می‌گوید. خدا هم شما را دعوت کرده است. چرا دعوت کرده است؟ تو با قدرت شده‌ای. می‌گوید: قدرتت را کنار بگذار و به دعوت من لبیک بگو. کجا به دعوت خدا لبیک می‌گویی؟ عزیز من، آن زمانی که ما برای خدا مشابه درست نکنیم، آن موقع لبیک می‌گوییم. تو مشابه درست می‌کنی، تو هنوز از گناه لذت می‌بری، تو باید از علی (علیه‌السلام) لذت ببری، از کمال لذت ببری. عزیز من، تو باید به کمال برسی. ما هنوز صغیر هستیم، باید کبیر بشویم. (صلوات)

تو بلبل باغ ملکوتی، نه از عالم خاک، خدای تبارک و تعالی می‌خواهد صنعتش را نشان ما بدهد. آدم ابوالبشر را از خاک

خلق کرد؛ اما علی (علیه السلام) خاک را سرشت. علی (علیه السلام) دل آدم را هم سرشته است. خدا یک کلام چه گفت؟ گفت: وقتی من این را خلق کردم و روح در او دمیدم، ای ملائکه سجده کنید. روح چیست که در او دمیده است؟ خدایا، خودت بدان به زبان من جاری شده است، اگر به واسطه این حرف مرا عقاب کنی، افتخار می‌کنم، حرقم را می‌زنم.. روح چیست که به آدم دمید؟ ولایت را دمید. خدا احتیاج ندارد که سجده کنی. این هم که تو سجده می‌کنی، می‌خواهد خدا را منحصر بدانی. این‌ها که دارید اطاعت می‌کنید، دارید او را سجده می‌کنید؛ اطاعت خلق، سجده است. حالا اگر خدا گفت: سجده کن، روح خدا، علی (علیه السلام) است، روح خدا زهرا (علیها السلام) است. گفت: به او سجده کن، مگر خدا احتیاج داشت؟ حالا گفت: نه، گفت: گم شو. تمام اینها که علی (علیه السلام) را قبول ندارند، گم‌شو هستند؛ اما ما نیمه‌گم‌شو هستیم. (صلوات) آقا جان، ما نیمه‌گم‌شو هستیم. هم این را می‌خواهی، هم آن را؛ اما خدا نکند آن بر این غلبه پیدا کند. چرا خدا می‌گوید: «**بَلْ هُمْ أَضَلُّ**»^[۳]؟ چرا تو که اشرف مخلوقات هستی، «**بَلْ هُمْ أَضَلُّ**»^[۳] می‌شوی؟ می‌روی، خودخواه می‌شوی، خدا را قبول نداری، علی (علیه السلام) را قبول نداری، تکبر داری، نخوت داری، حالا می‌گوید: «**بَلْ هُمْ أَضَلُّ**»^[۳]. باز این هم معنی دارد. «**بَلْ هُمْ أَضَلُّ**»^[۳] این است که ازل علی (علیه السلام) را قبول دارد، آسمان، امیرالمؤمنین (علیه السلام) را قبول دارد، نباتات، امیرالمؤمنین (علیه السلام) را قبول دارد، عرش خدا، علی (علیه السلام) را قبول دارد، تمام خلقت می‌گوید: علی. روایتش را می‌خواهی؟ حالا که به یونس ولایت عرضه شد، یک مقدار در تزلزل رفت، گفت: چیزی که ندیدیم چطور قبول کنیم؟ داخل دهان حوت افتاد. خدا گفت: او را ببلع؛ اما هضمش نکن. آقا، هضم کردن شما، هم دست خداست، هضم کردن غذا، هم دست خداست. حالا گفت: ای حوت، او را در دریا بگردان. ثلث زمین، خشکی است؛ همه‌اش دریا است، هر جا گشت، دید همه ممکنات می‌گویند علی. حالا گفت: «**لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ**»^[۴]. علی (علیه السلام) دید به واسطه او، یونس از درگاه خدا کنار رفته است، حالا او را نجات می‌دهد. امیرالمؤمنین (علیه السلام) نمی‌خواهد که کسی به واسطه خودش مغضوب شود، تو هم باید همین‌طور باشی. خلاصه، نخواهی کسی اینطوری شود. تا می‌توانی دست مردم را بگیر، یک وقت با مالت می‌گیری، یک موقع با زبانت می‌گیری، یک وقت با زبان خوشت می‌گیری. الان کسی هست که در مجلس نشسته است، یک دبیری هست که نه زمین دارد و نه آسمان دارد، دو خانواده را دارد اداره می‌کند؛ اما شما با سخاوت خود دارید خانواده‌هایی را اداره می‌کنید. حالا حوت او را گرداند، دید همه دارند می‌گویند: علی. تو چرا چیز دیگری می‌گویی؟ در آن زمان همه مردم گفتند: عمر، هفتاد هزار نفر گفتند: عمر. چه کسی گفت علی؟ چهار نفر.

دعا

خدایا، ما را از آن چهار نفر قرار بده.

خدایا، این ولایت در قلب ما، با خون ما تزریق شود.

«عزیز من، فدایتان بشوم، امیدوارم که این حرف‌ها را بایگانی نکنید، هر دفعه یک نگاهی به این حرف‌ها بکنید، عشق دنیا شما را از این حرف‌ها نبرد. واللّه، بالله، اگر نشد هر چه که می‌خواهید به من بگویید، بعد از من این حرف‌ها زده نمی‌شود. این را من به شما بگویم. بعد از من، دنبال هیچ کس هم نروید. با همین حرف‌ها، مطالعه کنید، با همین حرف‌ها، صحبت کنید، اگر با همین حرف‌ها هم صحبت کنید، با علی (علیه السلام) محشور می‌شوید؛ ما نباید حرف دیگری بزنیم. چرا امام صادق (علیه السلام) می‌گوید من حسرت می‌برم به جایی که حرف خانواده ما زده شود؟ امام صادق (علیه السلام) به چه چیزی حسرت می‌برد؟ مگر امام صادق (علیه السلام) محتاج است؟ نه، حرف من این است که هنوز نزد من، الان می‌خواهم بزنم. امام صادق (علیه السلام) احتیاج به «هل من ناصر» دارد. دید همه شما اینجا جمع شدید و «هل من ناصر» می‌گویید، امام صادق (علیه السلام) می‌گوید: من حسرت می‌برم؛ یعنی به «هل من ناصر» شما حسرت می‌برم؛ وگرنه در تمام خلقت نفس‌هایی که کشیده می‌شود در قبضه قدرت امام است.»

خدایا، عاقبت ما را به خیر کن.

خدایا، تو را به حق امام زمان (عج الله فرجه) یک «معرفة الله» به ما بده.

خدایا، معرفت خودت، علی (علیه السلام) است، علی (علیه السلام) به ما بده.

خدایا، معرفت خودت، زهرا (علیها السلام) است، محبت زهرا (علیها السلام) به ما بده.

خدایا، معرفت خودت، وجود علی بن موسی الرضا (علیه السلام) است، معرفت خودت، وجود مبارک امام زمان (عج الله فرجه) است، خدایا، به ما بده و یک کاری هم بکن که ما آن را از دست ندهیم.

خدایا، واللّٰه، ما صغیر هستیم، ما را گول می‌زنند، (الان بچه عباس آقا را می‌خواهی ببینی؟ خیلی هم ماشاءالله هوشیار است، اما اگر یک شمش طلا دستش بود، یک عروسک قشنگ به او دادی، اگر به تو نداد، تف به ریش من بیندازید؛ چرا؟ چون صغیر است)؛ خدایا، همه ما را کبیر کن.

خدایا، شیطان ما را بازی ندهد.

خدایا، لهُو و لعب ما را بازی ندهد.

خدایا، ما این ولایت را تا آخر برسانیم.

خدایا، تو را به حق امام زمان (عج الله فرجه) قسم می‌دهم این جلسه ما را خودت نگهدار.

خدایا، کسانی که با این مخالف هستند، یا هدایت کن یا یک کاری جلو آنها بگذار که از این حرف‌ها دست بردارند. من قسم می‌خورم اگر نفرین کنم، مبتلا می‌شوند؛ آنوقت من بعد پشیمان می‌شوند. من نفرین نمی‌کنم، این طرز می‌گویم، می‌گویم: خدایا، آنها را مشغول کن. دیگر بعد از دو سال بس است، آخر، مسلمان، هنوز این بغض از کله تو بیرون نرفته است؟ چه مسلمانی هستی؟ هنوز این بغض در دلت هست؟ مکه هم می‌روی، نماز هم می‌خوانی، عمره هم می‌روی. به دینم، بغض مجلس ولایت، بغض علی (علیه السلام) است. پشت این نوار داد می‌زنم. نصف شب، بلند شو و بگو: خدایا، هدایت کن. خب بودند؛ مگر بغض کلام علی نداشتند؟ حالا می‌گوید: همه مرتد و کافر شدند. آن دو نفر اول بودند، یک عده را هم دنبال خودشان کردند.

خدایا، هدایتشان کن.

خدایا، من نفرین نمی‌کنم؛ اما آنها که ضد این مجلس هستند، یک چیزی جلو آنها بگذار که یادشان برود. (صلوات)

یا علی

ارجاعات

1. ↑ ۱/۱۰ ۱/۱ (سوره الأحزاب، آیه 56)
2. ↑ (سوره المائدة، آیه 3)
3. ↑ ۳/۱۰ ۳/۱۱ ۳/۲ ۳/۳ (سوره الأعراف، آیه 179)
4. ↑ (سوره الأنبياء، آیه 87)